

رفت ، در صورتیکه شهر مدینه بیدار و در جنب و جوش بود .

زیرا یکعده از مغرضین که (عبدالله بن ابی بن سلول) در رأس آنها قرار داشت و هنوز کینه رسول خدا را در سینه داشت ، و همیشه در صد دفتنه انگیزی بود، این حادثه را دست آوریز قرار دادند و تا توانستند در اطرافش سخن گفته ، دروغ و افترا زدند ، تا انتقام کینه های خود را بگیرند (۱)

حدیث (افك) . «بکسر همزه و سکون فاء» از خانه های ابن سلول و همدستانش بسایز کویهای مدینه رسید و عده ای از مسلمین آنرا بر زبان راندند که از جمله آنان (حسان ابن ثابت) شاعر رسول خدا ، و دیگری (مسطح بن اثانه) خویش ابی بکر و پرورده احسان او و (حمنه دختر جحش) دختر عمه پیغمبر و خواهر همسرش زینب ، بودند .

این سخن همانطور که بگوش ابی بکر و ام رومان رسید و آنرا مبهوت ساخت ، بگوش پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیز رسید ، و هیچیک از آنان قدرت نداشت که آن شایعه هولناک را بروی عایشه بزنند . زیرا از آنوقت که از جنگ بنی المصطلق بازگشت بیمار و سخت نالان بود ، بنا بر این از آنچه مردم درباره اش میگفتند بیخبر ماند ، و چیزی از آن شایعه بگوشش نرسید ، اما دوری و اعراض آشکاری از پیغمبر نسبت بخود میدید ، در صورتیکه پیغمبر او را عادت داده بود با او مهربانی کند و از محبت زیاد خود برخوردار سازد ، اما این بار میدید که از آنهمه مهر

(۱) قرآن کریم عبدالله بن ابی و دیگرانرا که با او همراه بودند (منافقین) نامیده و همین عده بودند که عایشه را متهم کردند .

و محبت بهره‌ای ندارد، فقط گاه‌بگاه بر او که مادرش نزدش بود وارد میشد
و می‌پرسید:

— (این چطور است) و جز این چیزی نمی‌گفت:

عایشه نخواست چیزی درباره این بدرفتاری از پیغمبر پرسد، زیرا
او را ساکت و متفکر و با خیالی مشغول میدید، خودش در دل حس می‌کرد
که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با اندوه بزرگی دست بگریبان است. لذا
خودتازی کرد و آهمل نمود، بخود امید میداد این ابر که در آسمان زندگی‌اش
ظاهر شد، بر طرف خواهد شد اما جفای پیغمبر ادامه یافت و از حد گذشت،
ناچار عایشه باو گفت:

(آیا اجازه میدهی که با مادرم بروم که از من پرستاری کند.)

پیغمبر با تندی و جفا پاسخ داد «مانعی ندارد»

عایشه می‌گوید: «با مادرم رفتم، در صورتیکه از همه چیز بی اطلاع
بودم، تا پس از بیست و چند روز بهبودیافتیم.»

«یکشب برای قضای حاجت با (ام مسطح) دختر ابی امام بن المطلب بن

عبد مناف بیرون رفتم، مادر این زن دختر صخر بن عامر بن کعب بن
سعد بن بتیم، خاله بوبکر بود، او همانطور که با من می‌آمد، چادرش
زیر پایش مانده گفت:

— (روی مسطح سیاه باد)

گفتم: (بخدا نسبت بمردی از مهاجرین که در جنگ بدر حضور

داشت بسیار بد گفتمی)

ام مسطح با حیرت زیاد از من پرسید:

— (ای دختر ابی بگو آیا خبر بگوشت نرسیده است؟)

گفتم: (چه خبری؟)

گفت: (آری بخدا، چنین بود که...)

بخدا من دیگر نتوانستم قضای حاجت کنم، و باز گشتم، و چنان بگریه افتادم که گمان کردم جگرم پاره پاره میشود، بمادرم گفتم:

— خدای بر تو ببخشاید، مردم آنچه خواستند گفتند، ولی هیچ اطلاع

بمن ندادی؟

گفت: (دختر کم، آرام بگیر، بخدا کمتر زن زیبایی است که همسر

مردی باشد که او را بخواهد و آن زن (همبوی) داشته باشد و آن زنان و سایر

مردم درباره او سخن نگویند.)

(سیره ۳۱۱۳)

ولی عایشه شبرا بیدار مانده اشک چشمانش ناپدید، و خواب به

مژگانش نیامد.

پیغمبر نیز دورتر از او در خانه خود در همان بیتابی و اضطراب

و اندوه بسر میبرد، در دلش باو میگفت که عایشه فدای یک اتهام ستمکارانه

دشواری شده است، و گوشه‌هایش آن شایعات دروغ اضطراب آور را

می شنید.

روزی بدون اطلاع عایشه خطبه‌ای برای مردم خواند پس از حمد

و ثنای خداوند گفت: ای مردم، چرا بعضی از رجال باید گویی در باره همسرانم

مرا میآزارند و بآنان تهمت‌های ناحق میزنند؟ بخدا من جز کزهای نیک

از آنان ندیده‌ام. و با گفته‌های خود بمردی تهمت میزنند که بخدا

جز نیکو کاری از او ندیده‌ام، بهیچ یک از منازل من وارد نمی‌شود، جز من با
باشم» (۱)

دل‌های سلعمانان برای پیغمبرشان میرفت از جای برکنده شود که
او را گرفتار چنین محنت و عذابی میدیدند، برای شرافت این زن بزرگوار،
و این همسر آزاده و عفیف می‌شوریدند، برای گرفتن انتقام با هم داد و
فریاد میکردند.

اوس و خزر ج بهم در می‌افناده‌اند و فریادکنان سرکسانی که این
دروغ و تهمت را زده‌اند، می‌خواستند، خواه از اوس و خواه از خزر ج
باشند، و کار با آنجا رسید که میرفت بین این دو قبیله فتنه برپا شود.
عایشه باز بشرح محنت خود می‌پردازد و می‌گوید:

— (پیغمبر صلی الله علیه و سلم) (زمین) فرود آمد و بر من وارد شد،
و علی بن ابیطالب و اسامه بن زید را احضار کرد و از آن دو مشورت کرد اما
اسامه از من خوب گفت و اظهار داشت:

— (یا رسول الله، همسر تو است، و جز خوبی از او ندیده‌ای، و این
شایعه دروغ و باطل است.)

اما علی، گفت:

— (زنان بی‌ارند، و تو میتوانی دیگری را بزنی بگیری، با وجود

(۱) مقصود از آن مرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله با او اشاره نمود، صفوان است
در بعضی روایات هست که او از جانب پیغمبر مأمور بوده که همیشه از اردو عقب بماند
تا اگر چیزی یا کسی از اردو و سپاه مانده باشد بمردم برساند، و پس از بازگشت از
جنگ بنی المصطلق او بهمان وظیفه عمل کرده و چون بحال اردو رسید با عایشه
مهروروشه و او را بمدینه آورد. (مترجم)

این از کنیز کنش پرس، او بتورا است خواهد گفت.)

(پیغمبر صلی الله علیه وسلم، بریره کنیزك مرا خواست که از او پرسد:

علی برخاست و سخت اورازد و گفت:

- بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم راست بگو.

بریره میگفت: بخدا جز نیکی چیزی نمیدانم و بر عایشه ایرادی

نمیتوانم گرفت، جز اینکه خمیر میکردم و از او میخواستم از آن مواظبت

کند ولی میخوایید همیشه با ما آمدند و خمیر را میخورند (۱)

(۱) بهشی گفته اند که علی بن ابیطالب به پیغمبر گفت عایشه را طلاق بدهد، ولی از آنچه در اینجا عایشه از زبان علی گفته است طلاق مفهوم نمیشود و شاید مقصود علی آن بوده که عایشه را بحال خود در خانه پدر بگذارد، در اینجا پیغمبر، ازدو مرد مشورت کرده، این دو نفر دست پرورده علی بوده اند و اگر با خلاص و وفادار ایشان اطمینان نداشت و آنرا در این موضوع بیطرف نمیدانست با وجود آنهمه صحابه این دو را اختیار نمیکرد، از مفاد گفته عایشه چنین مینماید هر دو بیایکی و بیگناهی آن زن مطمئن بودند، اما سنخ حکمتشان باهم فرق داشت و هر کدام فلسفه ای داشته اند، زید میخواست سوابق عایشه را وسیله فرار دهد تا پیغمبر از این دروغ که در باره اش گفته شده چشم ببوشد و غائله بخوابد و در ضمن عایشه را از خود راضی کرده و موافق نمایل قلبی پیغمبر و علاقه و محبتی که با م المؤمنین داشت قضیه را خاتمه دهد و البته راه حل مناسبی بود، ولی تهمت همچنان باقی بوده و احتمال داشت مفاسدی ایجاد کند و سایر دشمنان پیغمبر از آن استفاده کنند، معلوم است چنان شایعه در محیط ناموس پرست عرب و اسلام تاثیر بسیار ناگواری در امر دعوت داشت، اما علی که همواره حق را مینگریست و جز حق منظوری نداشت، در اظهار نظر خود دو هدف مهم داشت، اول اینکه اسلام و دعوت اسلامی خیلی برتر از نگاهداری بکزن است که باو تهمت زده اند اگر چه آن تهمت ناروا باشد، (و علی معتقد بناروائی آن بود) علی و سایرین خوب میدانستند که منافقین برای شکست پیغمبر و اسلام این تهمت ناروا را زده اند و اگر خبر آن بگوش کفار قریش برسد شعراء آنها برای هجو پیغمبر و مسلمین آنرا بهتر بن و وسیله میدانستند، پس فداکاری باید کرد و برای حفظ ناموس اسلام پیغمبر باید از این زن صرف نظر کند، اما هدف دیگر علی این بقیه حاشیه در صفحه بعد

پیغمبر از آنجا محزون و با دلی پرانده خارج شد، اما پس
 بخانه ابوبکر می‌آید، و عایشه را مشاهده میکند که از کثرت گریه،
 پلکهایش مجروح شده‌اند و زنی از انصار که بدیدنش آمده بود نیز بر حال
 او می‌گرید، و پدر و مادرش خاموش و غمگین با او می‌نگرند.

آنگاه برای بار اول، پس از شایع شدن داستان افک، پیغمبر
 می‌نشیند و با عایشه بسخن گفتن می‌پردازد و می‌گوید:

«ای عایشه، تو آنچه مردم گفته‌اند شنیده‌ای، پس از خدا باك
 داشته باش و از او پرهیز، و هر گاه کار بدی از تو سر زده باشد و آنچه مردم

بقیه حاشیه از صفحه قبل

بود که این جدائی نباید تنها مدرکش این تهمت باشد، باید رسیدگی کرد تا حق
 هویدا شود و منعمه یا تبرئه شود یا گناهکار، این بود که پیشنهاد کرد از کنیزکش
 تحقیق شود، علی بدوری و احقاق حق علاقه بسیار داشت و هر کس که شرح حال او را خوانده
 این صفت حق خواهی را در باره اش تصدیق دارد، او چون نخواست از راه حق تجاوز
 کند خلافتش بنا کامی سپری شد، و معاویه چون به حق واقعی نمی‌گذشت در سیاست پیش
 می‌برد. در باره علی گفته‌اند (لَا تَأْخُذْ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمَةً) حتی عمر بن خطاب بطرفداری علی
 از حق اعتراف دارد و در آنوقت که در باره جانشین با او صحبت میکنند چون بعلی
 می‌رسد در باره اش می‌گوید: (وَأَنْ وَلِيْتُمُوهَا إِلَّا جَلَحَ لِحِمْنِكُمْ عَلَى الْمَحْجَةِ السَّجَاءِ) در جای
 دیگر از پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که در باره اش گفته: (الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ
 مَعْدِ حَيْثُ دَارَ) این صفت در علی این ابطال مولا و تعالیم پیغمبر بود و کسی که تا این
 اندازه ملتزم حق باشد مدارا و جانبداری از او ساخته نیست و نباید عایشه از او
 متوقع باشد راهی جز راه حق را در مشورت برود اگر چه در باره ام المؤمنین باشد.
 اما عایشه رضی الله عنها گویی نمیتوانست یا نمیخواست باین حقایق آشنا شود و
 شاید در آنساعت دشوار حق با او بود، اما این روش که از علی درباره او شد در
 دلش ماند و یکی از علل مؤثر عدم رضایتش از بیعت مردم با علی شد که از آن آشوبها
 برخاست.

(مترجم)

باشد، بدر گاه خدا توبه کن و بدان که خداوند توبه را از بندگان خود می پذیرد» بمجرد اینکه پیغمبر این اظہار را بعایشه کرد، اشک چشمش خشک شد و از هول آنچه شنید خون در رگهایش بجوش آمد، کوشید که چیزی بگوید، ولی زبانخیریاری نکرد، آنوقت روی پیدر و مادر خود کرد، گویی انتظار داشت آنان بجای او پاسخ پیغمبر را بدهند، چون خاموش ماندند و قادر بر پاسخ نشدند، او با کمال درد و اندوه بانگ بر آنان زد و گفت: «چرا پاسخ نمیدهید؟»

پدر و مادرش با هم و با صدائی از گریه لرزان گفتند:

«بخدا نمیدانیم چه پاسخ بدهیم!»

در این وقت دوباره اشک عایشه جاری شد و بفریادش رسید و آتش درونش را کمی فرو نشانند و توانست روی بشوهرش پیغمبر اکرم کند و بگوید:

«بخدا از آنچه گفتمی، بدر گاه خدا توبه نخواهم کرد، بخدا من میدانم اگر با آنچه مردم میگویند اعتراف کنم، در صورتیکه خدا میدانند از آن میرا هستم، اعتراف با مری که نشده است کرده ام و هر گاه گفته آنها را منکر شوم از من باور نخواهید کرد.»

در اینجا خواستکه نام (یعقوب) را بیاد آورد، ولی بیادش نیامد، لذا گفت:

«ولسی گفته پدر یوسف را تکرار میکنم و میگویم: فصبر جمیل والله المستعان علی ماتصفون» سپس خاموش ماند.

ولی هنوز رسول خدا از نزد عایشه خارج نشده بود که همان آتار

که هنگام نزول وحی بر او عارض میشد، در چهره اش نمایان گردید، جامه اش را رویش افکندند، و بالشی از چرم زیر سرش نهادند.

پدر و مادر چنان نفسها را در سینه حبس کردند که عایشه گمان برد جان از تنشان می رود. اما خودش نهراسید، و اهمیتی بآن حال نداد، زیرا به بیگناهی خود اطمینان داشت و میدانست خداوند عزوجل باوستم روا نخواهد داشت.

سپس حال پیغمبر بجا آمده و برخاست و نشست و عرق را از پیشانی پاک کرد و گفت: (ای عایشه شاد باش، بقو مرزده میدهم که خداوند بر ائمت ترا نازل کرد) ابوبکر چنان نفس کشید که گویی کابوسی از روی سینه اش برخاست، و ام رومان که از شادی بر سر نشاط آمده بود از جای برجست و بعایشه اشاره کرد که برخیزد بسوی شوهر رود، ولی عایشه با خود پسندی و عزت نفس گفت:

« بسوی او نرفتم و اهم رفت و جز خدای عزوجل را سپاس گزار نیستم، زیرا او است که بر ائمت و بیگناهی مرا نازل کرد.»

بعد بسوی پدر که با چشمان نمناک پیش می آمد تا بسرش بوسه دهد، روی کرد و گفت:

« چرا تو مرا معذور نداشتی؟ »

پاسخ داد: « اگر چیزی میگفتم که از آن اطلاع نداشتم، روی کدام زمین وزیر کدام آسمان بایستی بسر برم؟ »

اما پیغمبر با مهر سرشاری باو نگرست و از آن همه رنج که بر اثر آن تهمت و دروغ ظالمانه دیده بود بر او رحمت آورد، و بسوی مسجد

رفت و روحی آسمانی را بر مردم خواند:

(ان الذین جاؤا بالافک عصبه منکم، لا تحسبوه شر الکم بل هو
خیر لکم، لکل امری منهم ما اکتسب من الاثم، والذی تولی کبره منهم له
عذاب عظیم.

و لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیراً و قالوا
هذا افک مبین) تا آنجا که حقیقتاً میگوید:

(اذ تلقونه بالسننکم و تقولون بافوا حکم ما لیس لکم به علم، و تحسبونه
هیناً و هو عند الله عظیم، لولا اذ سمعتموه قلتم: ما لنا ان نتکلم بهذا، سبها انک
هذا بهتان عظیم، یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدان کنتم مؤمنین. و یمین لکم
الآیات و الله علیم حکیم، ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا
لهم عذاب الیم فی الدنیا و الآخرة، و الله یعلم و انتم لاتعامون) (۱)

(۱) کسانی که حدیث افک (تهمت دروغ) را آوردند گروهی از شما بودند، اما شما آنرا
بدندانید، چون مایه خیر شماست، هر کدام از آنان عاقبت گناهی را که مرتکب شده
است خواهد دید و کسیکه از میان آنان عهددار بزرگ کردن آن بود، عذاب بزرگی خواهد
دید، وقتی آنرا شنیدید باید مؤمنین و مؤمنات، گمانی جز نیکی نبرده باشند و گفته
باشند این یک دروغ و تهمت آشکاری است که آنرا بر زبان میرانید و آنچه را
که از آن اطلاع نداشتید میگویید، و آنرا آسان میشاردید، در صورتیکه (این تهمت)
نزد خدا بسیار بزرگ است، چه میشد اگر آنوقت که آنرا شنیدید میگفتید: ما را چه
که در این امر سخن گوئیم، خداوند پاک و منزهی، این تهمت بسیار بزرگی است خداوند
بشما پند میدهد تا اگر مؤمن باشید بار دیگر به پیوجیه بآن بازنگردید (و چنین تهمت
نزنید، یا تصدیق نکنید) و آیات و احکام خود را خداوند برای شما بیان میکند،
و خداوند بسیار دانا و حکیم است، کسانی که دوست دارند زشتکاری میان مؤمنین
شایع و فاش شود در این جهان و آن جهان شکنجه بسیار دردناکی برایشان تهیه شده
است و خداوند دانا است و شما نبیدانید.

بعد کسانی که خبر زشتکاری را بر زبان رانده بودند تازیانه خوردند. (۱)

عروۃ الوثقی

بانوی گرام عایشه، بمنزل خود در خانه پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنان بازگشت که هاله‌ای از آثار نور او را فرا گرفته بود و مفتخر بود که بآن پیروزی خداوندی باز میگردد و خدا بیگناهی او را بصورت قرآنی در آورد که تا زندگانی بر جا است مسلمین بوسیله آن پرستش میکنند (مسلمین لفظ قرآنرا بربك آیه و یکسوره نیز اطلاق میکنند.)

بازگشت تا زندگانی زناشویی بر حوادث خود را از سر گیر، با قدر که جوانی و ناز و کرشمه‌اش اقتضا دارند، در سایه آن خانه محبوب بخرامد و بر همبوه‌های خود مباحثات کند و بگوید:

«کدام زنی در نزد شوهرش خوشبخت تر از من بوده؟»

در صورتیکه همواره در گوش آن همبوها گفته پیغمبر باقی بود که بعایشه گفت:

(ای عایشه محبت تو در دلم مانند عروۃ الوثقی است.)

یا برای آنان پرسشی را که عمرو عاص از رسول خدا صلی الله علیه و سلم کرد، نقل کند که از او پرسید: «یا رسول الله، عزیزترین مردم نزد تو کیست؟»

(۱) تازیانه خوردن این عده موافق حدی بوده که برای نهمت زندگان بزنان شوهر دار معین شده بود، چه اگر بزنی شوهر دار (محصنه) تهمت زناکاری زده شود و تهمت زنده چهار گواه نیاورد باید تازیانه باورده شود و هر گاه چند نفر باشند بهر کدام هشتاد تازیانه باید زد.

(مترجم)

پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم پاسخداد: «عایشہ»

عمر و گفت: «من نظر بردہا دارم»

پیغمبر پاسخداد: «پدر او» (۱)

مسلمین محبتی کہ پیغمبر بعایشہ دارد و برتری را کہ برای او قایل است میدانستند و از آن اطلاع داشتند، لذا منتظر میشدند کہ چون بمنزل عایشہ حیرت هدایای خود را برایش میفرستادند، و با آنکہ

(۱) این روایت را در روایات دیگر معارض است، ابن حجر در (الصواعق المحرقة ص ۹۳) میگوید: عباس عم پیغمبر نزد او بود کہ علی وارد شد، پیغمبر برخاست و دست بگردنش انداخت و میان دو چشمش را بوسید و طرف راست خود نشانید، عباس از محمد پرسید: آیا دوستش داری؟ محمد پاسخ داد: «ای عم، بخدا سوگند کہ خداوند او را بیش از من دوست میدارد، خداوند نسل هر پیغمبر را از صلب آن پیغمبر قرار داد، و نسل مرا از صلب علی مقرر داشت.

عقاد در صفحه ۱۶۴ از کتاب (عبقریة الامام) میگوید: یکوقت بعضی از صحابہ از علی نزد پیغمبر شکایت بردند، آثار اندوه بر چہرہ پیغمبر نمایان شد و با آنان گفت: «از علی چه میخواہید؟ از علی چه میخواہید؟ از علی چه میخواہید؟ او از من است و من از او، و بعد از من سرور هر مؤمن و مؤمنہ است.»

این لفظ (هر) کہ بزبان پیغمبر رفته شامل همه افراد است حتی ابوبکر. من در تعجب هستم کہ دانشمند وارسته ای چون دکترس بنت الشاطی بطور بروایت عمر و عاص کہ سوابقتش بر او هویدا است اعتماد میکنند و نظری بگفته دیگر صحابہ بزرگ ندارد؟

انس کہ خادم باوفای محمد صلی اللہ علیہ وسلم بوده میگوید: یکروز پرنده بریانی برای پیغمبر آوردند، و او را شنیدم کہ گفت: خداوند عزیزترین افراد نزد خود را بفرست کہ بامن در خوردن این پرنده شرکت کند.

انس گوید بی اندازه میل کردم یکی از صحابہ بزرگ مانند ابوبکر یا عمر یا دیگری در آنوقت سر رسید، من در این اندیشہ بودم کہ علی سر رسید و من مانع شدم کہ وارد خانہ پیغمبر شود، ولی پیغمبر صدایش را شنید و او را خواست و آن پرنده بقیہ حاشیہ در صفحه بعد

پیغمبر از هدایایی که در منزل عایشه برایش میرسید بهره‌ای برای سایر زنان خود میفرستاد باوجود این رشک و ههچشمی آنها را برانگیخت و برای وضع حدی از آنچه دختر ابی بکر با آنان میکند با همدیگر مشورت کردند، و رأی آنان بر این قرار گرفت که از (حضرت فاطمه زهرا) خواست کنند تا در اینخصوص با پدر خود مذاکره کند، فاطمه رضی الله عنها پذیرفت، و در حالی بر پدر وارد شد که عایشه حضور داشت. فاطمه پدر گفت:

بقیه حاشیه از صفحه قبل
را با او تناول کرد.

در جنگ خیبر که فتح پیغمبر دراز شد یکشب فرمود: فردا پرچم را بکسی خواهیم سپرد که خدا و رسولش با دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارند، همه صحابه حتی ابوبکر و عمر آرزو داشتند که آنس باشند، ولی صبح رسول خدا علی را خواست و چون گفتند: از چشم دردمینالد او را حاضر کرد و آب دهان در چشم او ریخت و سپس پرچم را با او سپرد، و فتح استوارترین فلاح خیبر و کشته شدن دلیرترین بهود خیبر آن روز بردست او شد.

گویند جمعی از صحابه که ابوبکر و عمر رضی الله عنهم از آنان بودند یکی پس از دیگری بخواستگاری فاطمه زهرا آمدند و در بار رسول خدا با آنان پاسخ میداد: در باره فاطمه منتظر دستور هستم.

این دستور از همان ناحیه باید صادر شود که اجازه هجرت صادر شده بود. اما وقتی علی بن ابیطالب خواستگاری کرد، رسول خدا از او پرسید: چه داری که مهر فاطمه کنی؟

پس معلوم است که اجازه رسیده بود، و پیغمبر از جانب خدا مأمور بود فاطمه زهرا عزیزترین فرزندان خود را که باید نسل رسول خدا از او بوجود آید، بعلی بن ابیطالب تزویج کند. نمیدانیم اینهمه روایات که برتری علی را نزد پیغمبر بر سایر صحابه ثابت میکند برای دکترس بنت الشاطلی کافی است یا اظهار رسول خدا را بعلی هنگامی که برای جنگ روی بنو کعب آورد بر آن بیفرائیم و با نقل از تواریخ بگوئیم که پیغمبر هنگام عزیمت به بنو کعب علی را در مدینه گذاشت و علی بی اندازه متأثر شد که چرا بقیه حاشیه در صفحه بعد

« پدر، همسران تو مرا اینجا فرستاده‌اند، و از تو خواهش دارند که
میان آنان و دخترابی قحافه عدل را مراعات کنی.»

پیغمبر از او پرسید:

«دختر عزیز، آیا تو مرا دوست داری؟»

فاطمه باشورو حرارت زاید الوصف گفت:

بقیه حاشیه از صفحه قبل

باید در این جنگ در رکاب پیغمبر نباشد، و چون باو مراجعه کرد فرمود: (ای علی،
آیا ترخشودن خواهی بود که منزلت نزد من مانند منزلت هرون از موسی باشد؟ با
این تفاوت که بعد از من دیگر پیغمبری نخواهد بود؟) با این اظهار، محمد، علی را برادر
و جانشین خود معین کرد همان‌طور که موسی هنگام سفر با هرون کرده بود.

تواریخ اتفاق دارند بر اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی پس از هجرت میان
مهاجرین و انصار عقد برادری استوار کرد علی را برادر خود خواند، و بر اثر آن چنان
شد که وقتی فاطمه را باو تزویج کردام سلمه (ام المؤمنین) از روی مزاح به پیغمبر گفت:
فاطمه را برادر خود شوهر میدهی؟

اما اظهار پیغمبر صلی الله علیه و آله بر اینکه عایشه (ام المؤمنین) را از همه کس
بیشتر دوست میدارد روایتی است که تنها از عبید بن جراح منقول است، در صورتیکه تمام
روایات و نویسندگان سیر و تواریخ بر محبتی که رسول خدا نسبت بفاطمه داشت و او را
از همه برتر میدانست متفقند، و رشک و رقابت ام المؤمنین با فاطمه که مؤلف محترم
کتاب بآن اشاره کرده ناشی از همان محبت بود، معروف است که وقتی فاطمه بر پدر
وارد میشد، برمیخواست چهره او را میبوسید و سمت دست راست خود یعنی برتر از
عایشه می‌نشاند و این رفتار عایشه را گران می‌آمد.

اما شکی نیست که ام المؤمنین عایشه محبوبترین همسران رسول خدا بود و مقام او
رایس از خدیجه هیچ‌زنی نزد پیغمبر نداشت و شاید نظر رسول خدا این بوده که بمر و عاص
بگوید عایشه عزیزترین و محبوب‌ترین همسرهایش نزد او میباشد. (فاطمه بضعة منی من
احیها فقد احیی، و من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله - پیغمبر صلی الله علیه و آله)
فاطمه قطعه تن من است هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس او را آزار
دهد مرا آزار داده و هر کس مرا آزار دهد خدا او را نجات دهد (مترجم)

آری، پدر»

پیغمبر گفت: «پس او (عایشه) را دوست بدار» (۱)
فاطمه زهرا، نزد زنان پدر بازگشت و آنچه شنیده بود بازگفت.
آنها اصرار کردند که دوباره این موضوع را با پدر در میان نهد، ولی او
پذیرفت که باز دگر با پدر در موضوعی که آنرا خوش ندارد سخن گوید.
پس از فاطمه، یکی از میان خود که پس از عایشه نزد پیغمبر از
همه عزیز تر بود انتخاب کردند او که زینب دختر جحش یا بنا بر قولی اسلمه
بود چند بار با پیغمبر راجع بشکایت زنان صحبت کرد، تا عاقبت
پیغمبر گفت:

«راجع بعایشه مرا میازارید ...» (۲)

باین ترتیب پیغمبر عایشه را در برابر همبوهای خود حفظ کرد و
از او حمایت نمود، همینطور در برابر ابی بکر و قتی خرواست از زیاد روی
دخترش جلوگیری کند پیغمبر از او حمایت کرد.
و در آن وقتها که رشک و رقابت در عایشه شدت می یافت، پیغمبر برای معذور
داشتن میگفت:

(۱) خداوند بر او ای این روایت بیخشايد که متوجه نشده است پاسخ پیغمبر با
افظهار فاطمه که واسطه ای بیش نبود وفق نمیدهند، پیغمبر باید جوابی برای زنان شاکی
خود بفرستد ولی بفاطمه سفارش میکند عایشه را دوست بدارد؛ شاید در اینجا در روایت
با هم مخلوط شده و با این صورت در آمده باشند؛ (مترجم)

(۲) ما نمیتوانیم این داستانرا قبول کنیم زیرا نافی عدالت پیغمبر صلی الله علیه و آله
میان همسران خود میباشد، چون خداوند تعدد زوجات را مشروع و بیاعتنا عدل نموده،
و پیغمبر صلی الله علیه و آله عادل ترین شوهران بوده است، چنانکه دیدیم وقتی دید
بقیه حاشیه در صفحه بعد

«وای بر او، اگر قدرت داشته باشد چه کارها خواهد کرد»

گاهی از او میپرسید: «آیارشک بردی؟»

عایشه پاسخ میداد: «چرا نباید چون من کسی در راه مانند تو کسی

رشک ببرد؟»

عایشه راست گفته است و آنان که مدعی تجرد عایشه از جنبه بشری
شده، و او را برتر از خواسته‌های حواء دانسته و بری از سرشت پنداشته‌اند،

دروغ گفته‌اند و دکترس زهیة قدوره، همکار محترم ما در رساله‌ای که

در باره (عایشه‌ام المؤمنین) نوشته، اشتباه کرده است که میگوید: «رشک

ورقابت در اعماق قلبش نفوذ نمیکرد، بلکه در حدودی که قواعد دین و

رسوم عدل اقتضا داشت توقف میکرد و از حد تجاوز نمی نمود..

«موضوع نزاع آنطور که بعضی از نویسندگان فرنگی که تاریخ

اسلام را برشته تحریر آورده و قضایا را بمیل و دلخواه نوشته‌اند، بآن پایه

نبوده و بصورت زرد خورده‌ها ورقابتهای حزبی در نیامده. و شاید صورتی

بقیه حاشیه از صفحه قبل

میلی قلبی بسوده دختر زمه ندارد خواست او را با خوبی و خوشی رها کند، چون از لحاظ

مراعات عنایات میان همسران، خود را مکلف میدید با آنکه سوده بیروزشت است برایش

شبی معین و از لحاظ رسوم زن و شوهری برای او شبی و برای عایشه شبی قرار دهد و ای وقتی

خود سوده حاضر شد از حق خود درزناشومی چشم‌پوشد و بمسکن و نفاثه بسازد رسول

اکرم که تکلیف از او ساقط بود از طلاق دادنش صرف‌نظر نمود. گویا منظور این

روایت این بوده که قدر عایشه را بالا ببرند و مقامش را نزد رسول صلی الله علیه و آله

برخ بکشند در صورتی که مقام عایشه از این پیرایه‌ها بی‌نیاز است و تمایل قلبی بی‌غیر

نسبت باونزد همه محرز است و (حسن خدا داده را حاجت مشاطه نیست)

(مترجم)

که از موافقت‌های بی‌مانند که میان (همبوه‌ها) وفداکاریهائی که برای خشنود ساختن شوهر خود، رسول‌الله از خود ظاهر کرده‌اند، بهترین پاسخ برای این نویسندگان باشد.

سبحان الله! آیا همدستی و توطئه آنان در داستان میوه بد بو و تظاهری که ضد ماریه کردند، قضایائی است که فرنگیها ساخته‌اند؟ یا سفارش کردن آنان بعروسی که هنگام ورود رسول‌الله، بخدا پناه ببرد، داخل در حدودی است که خواهر عزیز و همکار ما، آنرا در حدودی میدانند که قواعد دین و رسوم عدل اقتضا داشت؟

یا همدستی شدن آنان بر تعرض بر رسول خدا در آنوقت که ماریه بر او احلال بود، خلوت کرد، از آن نوع اتفاق بی‌مانند میان همبوه‌ها برای (خشنود کردن شوهر) است.

یا اعتبار شك و شبهه‌ای که در اطراف جنین (ماریه) بر پا ساختند از اعمالی بود که اخلاق و دین آنرا می‌پسندید؟

البته که (نه) زیرا عایشه زنی بود پاک سرشت، و از حواء عواطف و احساسات را بارت برده بود، لذا بدون آنکه در صدد نفاق یا ظاهر سازی باشد از آن میراث استفاده میکرد؛

با وجود این باید دانست، آن رشك بر او وخته و آتشین جز مظهري از مظاهر عشق بی‌پایان نسبت به یگانه مردش نبود، اقدامات او دلیل علاقه‌ایست که بر رسول‌الله صلی الله علیه و سلم اظهار میکرده و دلیل شوق غیر قابل مقاومتی است که برای ویژه کردنش بخود داشته است

و اگر بخواهیم این رشك و رقابت را از او دور کنیم، و آنچه میان

او و هم‌بوهایش واقع شده به (اتفاق و سازگاری) تعبیر کنیم، با و پیغمبر اکرم خود ستم کرده‌ایم. چرا نباید زنی مانند عایشه بر مردی چون پیغمبر رشک نبرد؟



سالهای پس از محنت (افك) پر از حوادث بزرگ بودند و عایشه تا وقتی رسول خدا زنده بود، شاهد افتخاراتش بود، او را هنگامیکه از جنگها پیروزمند باز می‌گشت استقبال مینمود و مراقب دعوت او بود که مرتباً منتشر میشد و همتد میشد، و مانند فروغ صبحدم بر سپاه تاریکی پیروز میشد و در برابرش شب و ظلمت آن از میان میرفت.

پس از اینهمه جهاد و تلاش هنگام آن رسید که آن قهرمان پس از يك زندگی سراسر سختی و کوشش و جهاد، بیاساید.

و موقعی شد که باید آن پیغمبر که از بشر است پس از آنهمه مشقت و بیخوابی بخواب رود.

از حجة الوداع بمدینه بازگشت، و پس از اقامت مختصری يك شب دچار بیخوابی شد به بقیع رفت، تا بر خفتگان آنجا درود فرستد. . . صبح روز بعد، هنگام چاشتن سری بعایشه زده‌ او را از سردرد نالان دید که میگفت: «وای سرم»

پیغمبر در حالیکه احساس درد بیماری در خود میکرد گفت:

«نه، بخدا، ای عایشه، من بسا، (وای سرم) بگویم»

و چون عایشه ناله را تکرار کرد پیغمبر با او بنای مزاج را گذاشت

و گفت:

« برای تو چه ضرر دارد (یا چه میشد) که پیش از من میمردی
و من متصدی تو میشدم، ترا کفن میکردم و نماز بر تو میگذازدم و
بخاک میسپردم؟ »

رشك عايشه بجوش آمد و فریاد زنان گفت:

« این آرزو نصیب دیگری باشد، بخدا می بینم که چنین خواهی
کرد، و آنوقت بمنزله خواهی آمد و در آن با بعضی از زنهایت خوش
خواهی بود. »

چهره پیغمبر صلی الله علیه و سلم با تبسم لطیفی درخشید، و لحظه ای
دردش آرام گرفت و شروع برفتن نزد زنان خود و دیدن آنان نمود، اما
طولی نکشید که درد او بازگشت و شدت یافت، بطوریکه چون بمنزل
(میمونه) رسید دیگر نتوانست در دراهم تحمل کند، نگاهی به مسرانش که
اطرافش را گرفته بودند کرد و بعد پرسید:

« من فردا کجا هستم؟ روز بعد از آن کجا باید باشم؟ »

همسرانش متوجه شدند که میخواهد بداند چه روزی نزد عایشه
خواهد بود، لذا همه از طیب خاطر حاضر شدند که از پیغمبر، هر جا او
دوست دارد پرستاری شود، و همه گفتند: « یا رسول الله، ما روزهای خود را
بعایشه واگذار کردیم. »

آنگاه پیغمبر بخانه محبوب منتقل شد، او نیز شب و روز به پرستاریش
پرداخت، و آرزومند بود که جان در راهش دهد، بالاخره لحظه رفتن
فرارسید و در حالیکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم در دامان عایشه بود، هنگام
آن رسید که آن بزرگوار از اینجهان کوچ کند.

غایشه در وصف آن لحظه مهیب میگوید:

«دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در آغوشم سنگین میشود،
 من بچهره اش نگریسته دیدم نگاهش را بنقطه ای دوخته و میگوید:
 «بلکه رفیق اعلی از بهشت»
 گفتم: «بآن کسی که ترا بحق مبعوث کرد، ترا مخیر کردند و تو
 اختیار کردی»

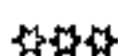
«رسول خدا میان آغوش و گلو گاهم جان سپرد، و از سفاهت جوانی
 من این است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آغوشم جان سپرده و من سرش
 را روی بالش نهادم و برخاستم با سایر زنان ندبه کنم و چهره به خراشم»
 نزدیک بود فتنه بزرگی برپا شود، ولی خداوند مسلمین را از آن
 نجات داد و بای بی بکر الهام شد که میان مسلمین بایستد و بگوید:
 «ای مردم، کسیکه محمد را میپرستید، باید بداند محمد مرد، و
 هر کس خدا را میپرستد، بداند که خداوند زنده و جاوید است.»

سپس آیه ای که در قرآن بر محمد بن عبدالله نازل شده بود خواند.
 «وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل، أفان مات أو قتل انقلبتم
 علی اعقابکم، و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً، و سیجری الله
 الشاکرین.»

بعدها چنان می نمود که مردم آن آیه را نشنیده بودند تا آن روز که
 ابوبکر آنرا بر آنان خواند (۱)

(۱) این آیه را ابوبکر برای عمر بن خطاب خواند، چون او بود که نمی پذیرفت
 پیغمبر مرده باشد، و شمشیر خود را کشید و گفت: هر کس بگوید، محمد مرده است باین
 بقیه حاشیه در صفحه بعد

رسول خدا در خانه عایشه بخاک سپرده شد، و پدرش پس از رسول
خدا متصدی خلافت گردید.



عایشه زنده ماند تا در حدیث و سنت نخستین مرجع باشد، و
چنانچه رسول خدا دستوار داده بود، مسلمانان نصف دین خود را از
او فراگیرند.

زنده ماند تا هقیده مردم را در باره زنان عرب اصلاح کند و از او
برای آنها يك صورت حقیقی و قابل ملاحظه بوجود آورد و این صورت تا
جهان برقرار است چشم جهان را خیره خواهد کرد.

زنده ماند تا در حیات اسلام با سختترین وجهی شرکت جوید
و وارد میدان آن فتنه عظیم شود که تاریخ اسلام را پس از کشته شدن
(عثمان بن عفان) رضی الله عنه بوجود آورد و ارتشها را برای جنگ با
(علی بن ابیطالب) کرم الله وجهه سوق دهد.

بنیه حاشیه از صفحه قبل

شمیر گردنش را خواهم زد.

آنگاه ابوبکر آمد و این آیه را برای عمر خواند و او وقتی آیه را
شنید گفت:

«بغدا مثل این است که تا کنون من این آیه را نشنیده بودم» پس از آن هر دو
بسوی سقیفه بنی ساعده شتافتند و اری عبیده جراح را با خود بردند و در آنجا داستانها
رفت تا اول عصر و بعد سایرین با ابوبکر بغلافت بیعت کردند، اما در آنوقت هنوز
جسد پیغمبر بخاک سپرده نشده بود، و ما نمیدانیم در این بیعت چه بود که بعدها عمر در
باره اش گفت: (بیمة ایی بکر کانت فلتنه اعاذ بالله المسلمین منها، ایا من امثالها).

(مترجم)

آنوقت در شست و شش سالگی پس از آنکه عمیقترین اثر را در محیط فقهی و اجتماعی و سیاسی مسلمین باقی گذاشت، در گذشت.

و ترجیح داده میشود که وفاتش، در شب سهشنبه ۱۷ ماه رمضان سال ۵۹ هجری باشد (ابوهریره) بر او نماز گذارد و بر حسب وصیت خودش شبانه در بقیع بخاک سپرده شد و در تشییع او مشعلهایی از شاخه خرما که بروغن آغشته شده بود راهرا برای گروه مردم که گریه و هویه کنان عقب جنازه در حرکت بودند، روشن می ساخت و هیچ شبی آنقدر مردم بخود ندیده بود. جسدش با سایر امهات مؤمنین بخاک سپرده شد. در آنوقت دیگر مرگ، آن رشک و رقابت را از میان آنان برداشته بود، و روزگارا آن آتش را که سالها در آن کیان نازک و لطیف بر افروخته شده بود، خاموش ساخته و سرد کرده بود.

و با جسد او عبدالله و عروه پسران زبیر، یعنی دو فرزند خواهرش اسماء و قاسم و عبدالله فرزندان برادرش محمد و عبدالله پسر برادرش عبدالرحمن وارد قبر شدند.

بالاخره بخواب رفت و جهان را از پس خود بیدار گذاشت. تاریخ را نیز در حالی گذاشت که مراقب دقائق زندگی او از شش سالگی میباشد و بحر کات و سکونات و سخنانش در مدت شست سالی که پس از ازدواج با پیغمبر بسر برد توجه کند (۶۶)

* هیچ خامه ای جز خامه توانای مؤلف محترم این کتاب قادر نیست زندگانی زن بزرگواری چون ام المؤمنین عایشه را که آثار بزرگی از خود در اسلام و تاریخ آن دارد مجسم کند. دکترس بنت الشاطی در نوشتن این بیوگرافی سحر بیان و بقیه حاشیه در صفحه بعد

بقیه حاشیه از صفحه قبل

قدرت قلم را با مطالعات و تتبعات عمیقی که درباره زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله دارد با عواطف سرشار زنانگی خود آمیخته و از همه آنها کتاب نفیسی بوجود آورده که در عالم ادب و تاریخ کمتر نظیر دارد، اما راجع به وظیفه تاریخ نویسی کوتاه آمده مخصوصاً در باره این بانوی بزرگوار (ام المؤمنین عایشه) باید بیشتر قلمرسی کرده باشد، چون او با سایر زنان پیغمبر، و حتی از بعضی جهات با (ام المؤمنین خدیجه) نیز قابل قیاس نیست، او کارهای بزرگی در اسلام کرده و در تکوین قسمتی از تاریخ و مخصوصاً ایجاد حوادث مهم بزرگی دارد، بنابراین زندگی او پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله مانند زندگانی همسران دیگر نیست و باید بآن نظری افکند و از چشم دور نداشت و دید این زن بزرگوار که باید مسلمین نیمی از دین خود را از او فراگیرند و نیمی دیگر را از هزاران صحابی با سابقه اخذ کنند در آنوقت که نیمی از دین اسلام را بسلمین می آموخت، چه کرد، و تا چه اندازه خود از تعالیم رسول خدا و او امر قرآن پیروی نمود؟

اگر زندگانی زناشومی این بانو و رشک و رقابت و همچشمی او در دوران زنده بودن پیغمبر صلی الله علیه و آله پر از حوادث و زد و خورد با همبوه ها و برانگیختن زنان پیغمبر بر او بود، زندگانی او پس از آن شوهر بزرگوار خیلی پر حادثه تر بود، زیرا در اینوقت محیط فعالیت ام المؤمنین از خانه کوچک پیغمبر توسعه یافت و عالم اسلامی را فراگرفت، و بر اثر این فعالیت بود که حوادث بزرگی روی داد و منجر به خونریزیها و جنگها و چند دستگی در اسلام شد که آثار آن هنوز هم باقی است و شاید تا وقتی که تاریخ از عایشه گفتگو میکند این آثار باقی باشد.

«افتلوا نعل فقد كفر» این عبارتی است که ام المؤمنین و آنزنی که باید نیمی از دین را ب مردم بیاموزد، درباره یکی از فرزندان خود که خلیفه مسلمین است میگوید و جواز قتل او را صادر میکند، او را بیک یهودی که (نعل) نامدار شبیه میکند.

چرا برای اینکه از مقرری او کاست و مطابق میلش رفتار نکرد، فتنه ها از اینجا برخاست و خونهای ناحق از این دستور جاری شد، چون مردم بسخن ام المؤمنین و کسی که نیمی از دین و سنت را باید از او فراگیرند حجت میدانستند و می پذیرفتند، و شاید تصور میکردند که اینهم از آن تعالیمی است که باید از (عایشه) فرا گیرند.

(یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقین فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفاً - و قرن فی بیوتکن و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الاولى و اتقن الصلاة و آتین الزکوة و اطعن الله و رسوله .)

بقیه حاشیه در صفحه بعد

این است دستور جامعی که خداوند بزرگان پیغمبر داده و آنانرا ملزم باطاعت آن نموده، پس آنکه آنانرا (امهات مؤمنین) کرد و این مقام بزرگه را بآن زنان ارزانی داشت و نکاحشانرا پس از پیغمبر بر همه کس حرام کرد و مقامشانرا عالی نمود، از آنان خواست تا در خانه نشینند و فراموش را در آنجا بعمل آورند، و حتی بمسجد نروند و بر پیغمبر فرموده (مسجد المرءة بیتها) و در پس حجاب باشند و برای بزرگی مقامی که دارند، مردم با آنها از پس حجاب سخن گویند.

عایشه ام المؤمنین باین دستور عمل نکرد، او برای برانگیختن مردم ضد عثمان بن عفان با جامه پیغمبر صلی الله علیه و آله بمسجد رفت و گرچه پس حجاب بود ولی صدای خود را بلند کرد تا همه مردم شنیدند و جامه رسول خدا را سر دست گرفت و گفت: (هنوز جامه پیغمبر نپوشیده که عثمان دین و سنت او را تغییر داد.)

باید ملاحظه کرد سخن زنی که سمت برجسته (ام المؤمنین) دارد و برتری او بر سایر امهات مؤمنین این است که مردم نیسی از دین و سنت را میتوانند از او فراگیرند، تا چه اندازه در مردم تأثیر دارد و چگونه مردم ناراضی را بر آن خلیفه پسر بر میانگیرانند؟

آنوقت که مشاهده میکند ماده مستعد شده و دمل رسیده و نزدیک است سر باز کند عازم حج میشود، در صورتیکه با تفوذ و قدرت و حسن بیان و فصاحت و سخنوری که داشت هر گاه در مدینه می ماند و از خلیفه دفاع میکرد نه تعریکات طلحه سودمند بود و نه خون عثمان ریخته میشد و نه کسی بتاحق بآن خون ریخته متهم میگردد، و در تاریخ اسلام اثری از جنگهای جمل و صفین و نهروان و کربلا و سایر وقایع که دنباله این حوادث است بخود میدید. رنه، دیده نمیشد زیرا عثمان بزرگه طبیعی در میگذشت یا سر نوشت عمرو علی را از دست یکنفر ناراضی میدید و خلافت سیر خود را میکرد.

میگویند عایشه اجتهاد کرد، ما هم قبول داریم اجتهاد کرد و از دین بعثت که آیا زنان میتوانند در دین اجتهاد کنند یا نه، نمیگویم، زیرا، شاید ام المؤمنین عایشه بر اثر معاشرت با رسول و تربیتی که بردست او یافتند حق اجتهاد داشته باشند.

ولی میگوییم عایشه یکبار دیگر هم اجتهاد کرد و فتوی قتل (نعل) را داد و بعد با اشتباه خود پی برد و فتوی دیگری داد و مردم را بخونخواهی خلیفه مقتول دعوت کرد و بچنگ علی برد.

آیا میشود در این اجتهاد باز هم اشتباه کرده باشد؟

بقیه حاشیه در صفحه بعد

البته میشود و بالفعل اشتباه کرده و خود اقرار بآن اشتباه نموده و آنقدر گریه کرده که خمارش از اشک چشمش ترشده و آرزو کرده که کاشکی بیست سال پیش از آن مرده بود، و نرفتن خود را بیصبره و جنگجی جمل بهتر از داشتن فرزند از رسول خدا دانست.

همان فرزندی که برای آن باهرزن فرزندی رقابت کرد، و چون دید ماریه از پیغمبر آستان است آنهمه توطئه ها برایش برپا کرد و حتی از تهمت زدن باو خودداری نکرد.

ما میگوئیم ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها که بواسطه همسر پیغمبر بودن احترام بسیاری نسبت باوقایل هسیم، در این اجتهاد چهار اشتباه کرده است، اگر اجتهادش از يك وجهه که لزوم مطالبه بخون خلیفه مقتول صحیح باشد از چهار جهت دیگر اشتباه است.

البته قصاص از کشتندگان عثمان رضی الله عنه واجب بود، چه بناحق خونش را ریخته بودند و قصاص هر خون نابحق ریخته ای در اسلام واجب میباشد، خواه مقتول خلیفه مسلمین باشد و خواه از افراد عادی ولی در کشتن خلیفه این وجوب تفخیم میشود، پس در این قسمت از اجتهاد خود مصیب بود، امامواضح اشتباه در این اجتهاد:

اول آنکه قیامش برای مطالبه خون عثمان قیام بر امام مفترض الطاعه بود که بیشتر مسلمین با او بیعت کرده بودند.

دوم آنکه مخالف دستور خداوند رفتار کرد زیرا مأمور بود خانه نشین باشد نه فرمانده سپاه و بیابان گرد.

سوم آنکه او نه ولی خون بود و نه با عثمان مقتول خویشی نزدیک داشت و نه پس از کشته شدنش بیعتی بکردن عایشه داشت.

چهارم آنکه قیامش موجب ایجاد چند دستگی میان مسلمین و برادر کشتی و جنگهای داخلی گردید. آری او با این اجتهاد بفرزندان خود دستور داد تا یکدیگر را بکشند و باهم دشمنی کنند.

عجب اینکه روایات حاکی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را از این فتنه بر حذر کرده بود. او بکروز که با زنان خود بود ناگهان خموش شد و چون بسخن آمد روی بزنان خود کرد و گفت: (کدام يك از شماها است که سگان آب حویب برویش پارس خواهند کرد؟)

بقیه حاشیه از صفحه قبل

سپس روی خود را به ام المؤمنین کرد و گفت: (ای حمیراء مبادا تو باشی) این آب
حولب بر سر راهی بود که سپاه عایشه با او رهسپار بصره شدند و سگان آنجا همانطور
که رسول خدا فرموده بود بروی عایشه پارس کردند. مادر این گفته ها غرضی جز کامل
کردن بیوگرافی این بانوی بزرگوار نداریم و مانند بانو دکنرس بنت الشاطی
پس از مطالعه چندین کتاب بفارسی و عربی و سایر زبانها این مطالب را درج کرده ایم
(الهم اغفر لام المؤمنین)
(مترجم)